

نقدِ نقدِ ترجمه

علی خزاعی فر

در پی نقدِ چند کتاب از مترجمان صاحب نام در فضای مجازی، این بحث مطرح شده که آیا می‌توان ترجمه‌ای را به صرف وجود تعدادی غلط بی‌ارزش دانست و آیا اساساً این روش نقد ترجمه درست است که متن ترجمه را با متن اصلی مقایسه کنیم و موارد غلط را از ترجمه بیرون بکشیم و به استناد آنها درباره کل ترجمه داوری کنیم؟ برخی مترجمان و صاحبان اندیشه این نقدها را به نقد کشیده‌اند تا از حیثیت مترجمان و ضرورت ترجمه در شرایط کنونی دفاع کنند. در این مقاله ابتدا به سابقه روش غلطیابی در نقد ترجمه اشاره می‌کنم. سپس برخی نقدهایی را که بر این شیوه نقد ترجمه وارد شده تحلیل می‌کنم. و در پایان با توجه به وضعیت ترجمه در ایران به شیوه‌ای کاراتر در نقد ترجمه اشاره می‌کنم.

۱. غلطیابی به عنوان روشی در نقد ترجمه

غلطیابی روشی در نقد ترجمه است که در آن منتقد، همچون ویراستار، به شکار اغلاط ترجمه می‌پردازد و فهرستی از اغلاط را پیش چشم خواننده می‌آورد و بر اساس همین اغلاط حکم می‌کند که ترجمه بد است. این روش نقد ترجمه هم در ایران سابقه دارد هم در غرب، چنانکه کاتارینا رایس (۲۰۰۰) در کتاب خود با عنوان «نقد ترجمه: ظرفیت‌ها و محدودیت‌ها؛ مقولات و معیارها برای ارزیابی کیفیت ترجمه» به بررسی و داوری درباره این شیوه نقد ترجمه پرداخته است.

در ایران، در سال‌های آغازین ترجمه، زمانی که کتابها را برای استفاده دربار انتخاب می‌کردند و ترجمه‌ها به دست افرادی مسلط به زبان فارسی ویرایش یا «تحریر» می‌شد، بحث نقد ترجمه وجود نداشت. مشکل زمانی آغاز شد که ترجمه به دست مردم افتاد، و هرکس این فرصت را پیدا کرد که مترجم بشود. تقاضا برای ترجمه در همه حوزه‌ها بسیار زیاد بود و مترجم صاحب‌صلاحیت بسیار کم. از آن گذشته ترجمه خود فعالیتی روشنفکرانه و باعتبار اجتماعی به حساب می‌آمد و باعث می‌شد که خیلی از افراد با

این‌که در این کار آب و نانی نبود جذب این کار بشوند. در آغاز، هر ترجمه دستاوردی مغتنم بحساب می‌آمد و لحن انتقادهای چندان تند نبود و اساساً تحمل خوانندگان در پذیرش زبان غیرعادی ترجمه بسیار بالا بود و خیلی‌ها آن را امری طبیعی و اجتناب‌ناپذیر تلقی می‌کردند، ضمن این‌که متن اصلی هم در اختیار کمتر کسی بود و امکان تطبیق ترجمه با متن اصلی وجود نداشت. به تدریج وقتی شدت آسیب زیاد شد، صدای منتقدین هم بلند شد. این انتقادهای گاه متوجه آسیبی بود که ترجمه‌های بد به زبان فارسی وارد می‌کرد و گاه متوجه آسیبی بود که به اصل اثر وارد می‌شد. برای مثال، احسان یارشاطر (۱۳۳۶: ۳۱۳) در نقدی بر ترجمه علی اصغر محمدزاده از کتاب *نهنگ سفید* در مجله *سخن* می‌گوید:

«مثله کردن کتاب‌های نویسندگان خارجی در ایران کار بی‌سابقه‌ای نیست. هر کس کتاب اسنشل اول انگلیسی یا کتاب اول پراتیک فرانسه را تمام کرده خود را مترجم باذوق تصور می‌کند و به «ترجمه و اقتباس و نگارش» نوشته‌های سترگ ادبیات خارجی دست می‌زند. نکته اینجاست که اینان که هنوز دستور زبان مادریشان را نیک نمی‌دانند در انتخاب الفاظ «ادبی» مبتکر و پیشقدم می‌شوند و از خود «لغت» های نو وضع می‌کنند و زیر این بار هم نمی‌روند که مطابق سنت و عرف زبان چیز بنویسند. به میل خود فعل جمله‌ها را حذف می‌کنند و جمله‌هایی دراز و بی‌ربط، که نه سر دارد و نه ته، از خودشان در می‌آورند.»

در آغاز البته منتقدان بیشتر نگران آسیبی بودند که از رهگذر ترجمه به زبان فارسی وارد می‌شد. دلیل آن هم روشن بود. بیشتر کسانی که نقد می‌نوشتند، از فروغی گرفته تا نائل خانلری و عبدالحسین زرین‌کوب و محمدعلی اسلامی ندوشن همگی از ادبا بودند و به سلامت نثر ترجمه بسیار اهمیت می‌دادند. برای مثال در نقدی که ا.ع. دریا (۱۳۳۴: ۱۱) در مجله *انتقاد کتاب* بر ترجمه شفیع‌ی‌ها از کتاب *پدران و فرزندان* نوشته، می‌گوید: «اگر این ترجمه حتی با متن هم مطابقت نداشت به تنهایی قابل خواندن بود زیرا لااقل دارای فارسی صحیح و زیبایی است که انسان باعلاقه و میل می‌خواند». این جمله بیانگر این واقعیت است که در دهه ۴۰ زبان ترجمه‌های ادبی تا چه حد از زبان تألیف ادبی دور بوده است. بعدها توجه منتقدین ترجمه از نثر ترجمه به انطباق ترجمه با اصل معطوف شد. دیگر آنچه اهمیت داشت این نبود که نویسنده‌ای خارجی به کتاب‌خوانان ایران معرفی شود. آنچه اهمیت داشت این بود که این نویسنده درست

معرفی شود، یعنی سبکش مخدوش نشود و کلامش حذف نشود. در بحث‌هایی هم که اخیراً در فضای مجازی بین خوانندگان و مترجمان درگرفته، توجه به اصالت متن اصلی کاملاً محسوس است. این خوانندگان مترجمان را بیشتر به دلیل آسیب‌زدن به متن اصلی سرزنش می‌کنند تا آسیب‌زدن به زبان فارسی.

یکی دیگر از نمونه‌های این شیوه نقد کتاب *اصول و مبانی ترجمه* (۱۳۸۹) نوشته مرحوم طاهره صفارزاده است. در این کتاب نویسنده جملاتی پراکنده از میان ترجمه‌های ادبی مترجمان سرشناس دهه سی و چهل انتخاب کرده و آن‌ها را با اصل مطابقت داده و از جهت انطباق با معنی اصل و از آن مهم‌تر از جهت بلاغت فارسی نقد کرده است. این شیوه نقد ترجمه که در سطح جمله و گاه کوچک‌تر از جمله و خارج از بافت صورت گرفته بود بعدها توسط دیگران علیه مترجمان سرشناسی نظیر دریابندری، صالح حسینی و اخیراً پیمان خاکسار به‌کار گرفته شده است.

۲. نقد روش غلط‌یابی

در پی نقدهایی که بر ترجمه‌های پیمان خاکسار و قبل از آن بر ترجمه برخی از مترجمان دیگر مثل کریم امامی و نجف دریابندری نوشته شده بود، برخی صاحبان قلم که بیش‌تر آن‌ها خود مترجم بودند، به تقبیح این شیوه نقد و به دفاع از مترجمان پرداختند. در این بخش به تحلیل سه نقدی که اخیراً بر این شیوه نقد نوشته شده است می‌پردازم.

اولین نقد یادداشتی است از امیر احمدی آریان با عنوان «نقد در خلأ و فیتیشسم دقت» که پاسخی است به نقد مهرداد رحیمی و احسان مصلحی به کار تعدادی از مترجمان در فیس‌بوک. آریان در آغاز یادداشت خود تصریح می‌کند که نوشته او «نه توجیه می‌کند و نه تجویز، تأملی است در مسأله‌ای که گریبان‌گیر هر مترجمی است.» آریان یادداشت خود را با این گفته ایزاک باشویتس سینگر آغاز می‌کند که می‌گوید «بهترین مترجم‌ها بدترین خطاها را مرتکب می‌شوند.» آریان در آغاز این شیوه نقد را «نمونه‌ای موفق از نظارت جامعه مدنی بر عملکرد خویش، که فضای مجازی ممکن کرده است» می‌داند و می‌گوید با این شیوه نقد «اگر کار هر مترجم دیگری را هم که زیر ذره‌بین ببری، از جمله مترجمانی که از این نوع نقد تمام‌قد دفاع کرده‌اند و می‌کنند، حاصل کار لزوماً کم‌غلط‌تر از آب در نمی‌آید.»

آریان در ادامه توضیح می‌دهد که منظورش از مترجمان دیگر فقط مترجمان ایرانی نیست بلکه در کار مترجمان غربی هم اغلاط با همین وفور پیدا می‌شوند. ایشان کنستانس گارنت مترجم ادبیات روس را به‌عنوان مثال ذکر می‌کند. ترجمه‌های گارنت از ادبیات روس «دهه‌ها حکم انجیل را داشت و بی‌وقفه چاپ می‌شد و محل ارجاع هر کسی بود که می‌خواست درباره‌ی روس‌ها نظر دهد» اما «دیوارهای شرق و غرب که ترک برداشت و امثال ناباکوف و برادسکی ظهور کردند، انگلیسی‌زبان‌ها بعد از مدت‌ها فهمیدند که، به قول برادسکی، «خوانندگان انگلیسی‌زبان از تشخیص تفاوت داستایفسکی و تولستوی عاجزند، چون آنچه می‌خوانند نثر هیچ‌یک از این دو نیست، نثر کنستانس گارنت است»^۱.

آریان همچنین به مقاله‌ی افشاگرانه‌ی داندل والش با عنوان «فاکت و نظر: شاعران به شاعران خیانت می‌کنند» اشاره می‌کند. در این مقاله والش ترجمه‌ی انگلیسی شاعران اسپانیایی (نرودا، پاز، وایه‌خو) به قلم شاعران نام‌آور انگلیسی‌زبان (رابرت بلائی، دنیس لورتوف، ویلیام کارلوس ویلیامز) را نقد می‌کند به طوری که خواننده از «دیدن چنین اشتباهات بچگانه‌ای در کار شاعرانی چنین نام‌آور تعجب می‌کند» و می‌افزاید:

«برای ما که ترجمه‌های شاملو را سال‌هاست به‌عنوان نماد بی‌وفایی مترجم فارسی علم کرده‌ایم، خواندن این مقاله از واجبات است... اشتباه در ترجمه همه جا رخ می‌دهد و از دست ویراستاران پنگوئن و رندم‌هاوس هم درمی‌رود، مشابهش را اگر در ایران ببینیم نباید بهانه‌ای شود برای لعنت فرستادن به جبر جغرافیایی و فحش دادن به چرخ گردون که موجب شد نطفه‌مان در ایران‌زمین بسته شود. راه خودکم‌بینی رایج وطنی را بلافاصله باید سد کرد اگر قرار است بحثی درگیرد.»

^۱ نویسنده در این‌جا ترجمه‌های گارنت را به‌عنوان مواردی از غلط ذکر می‌کند، ولی بعد اشاره می‌کند نقص ترجمه‌های گارنت در این بود که این ترجمه‌ها نثر خود او بودند و نه نثر تولستوی یا داستایفسکی. بدین ترتیب شاید گارنت مثال خوبی از ترجمه «غلط» نباشد، چون در بحث نویسنده صحبت از اغلاط زبانی است و نه تفاوت‌های سبکی. تفاوت سبکی در ترجمه را نمی‌شود موردی آشکار از «غلط» دانست چون گارنت آگاهانه و با توجه به درکش از نیاز و پسند خواننده غربی تولستوی یا داستایفسکی را به روش غرابت‌زدایی ترجمه کرده است.

سپس آریان این سؤال را مطرح می‌کند که «اگر بپذیریم که اشتباه در ترجمه منحصر به مترجمان ما نیست، می‌شود نشست و فکر کرد چنین خطاهایی چه معنایی دارد و چطور باید درباره‌شان حرف زد؟» پاسخ آریان به این سؤال این است:

ترجمه در خلأ ظهور نمی‌کند. این جمله به‌خصوص در کشوری مثل ایران صادق است که زبانش در مقیاس جهانی کاملاً حاشیه‌ای است و عملاً هیچ بخش قابل توجهی از دانش یا ادبیات امروز جهان در آن تولید نمی‌شود. مترجم در ایران جایگاهی استثنایی دارد که اسباب غبطه همکارانش در هر گوشه جهان است، و ایران بی‌شک از معدود کشورهای جهان است که در آن خوانندگان بسیاری به اعتبار نام مترجم کتاب می‌خرند.

در چنین شرایطی، جایگاه مترجم بسیار مهم‌تر از انتقال‌دهنده دانش است: او نوعی کنش‌گر فرهنگی است و نفس عمل ترجمه بسیاری از اوقات، شکلی از مداخله سیاسی اجتماعی به خود می‌گیرد و در عرصه عمومی مسأله‌ساز می‌شود. به همین دلیل، لااقل در بستر جامعه ایران، در بررسی هر ترجمه صرفاً تطابق نعل‌به‌نعل با متن اصلی کافی نیست، باید شرایطی را لحاظ کرد که منجر به ظهور و بالیدن آن ترجمه شده است. به بیان دیگر، هیچ ترجمه‌ای عملی تک‌افتاده و منفرد نیست، هر ترجمه در نسبتی که با کلیت جامعه در شرایط تاریخی اجتماعی خاص برقرار می‌کند معنادار می‌شود.

از پاسخ آریان چه می‌فهمیم؟ آریان می‌گوید این شیوه نقد حداقل در جامعه ایران کافی نیست بلکه چون در ایران ترجمه یک امر سیاسی - فرهنگی است، برای اینکه حق مطلب در مورد ترجمه‌ای ادا شود باید آن ترجمه را در چارچوبی سیاسی - فرهنگی مورد بررسی قرار داد. پاسخ آریان به این سؤال از منظری فرهنگی است و من در بخش پایانی این مقاله به تفصیل درباره این شیوه نگرش به ترجمه صحبت خواهم کرد. آریان در اثبات ادعای خود چند مثال نقل می‌کند. یکی از این مثال‌ها این است که «برای توده‌ای‌های عصر رضاشاه و دوران اشغال متفقین، ترجمه عملی بود تماماً سیاسی.» و اهمیت ترجمه‌های آنان «در دقیق بودنشان نیست» بلکه «در تأثیر فرهنگی آنهاست، در گشایشی که به واسطه آن ترجمه‌ها در زبان فارسی رخ داد، و پیشنهادهاشان که زبان را غنی‌تر و منعطف‌تر کرد،» حال اگر «امروز که دستان بازتر است و امکان سنجش دقت ترجمه‌ها راحت‌تر، می‌شود نشست و متن‌ها را با اصل قیاس کرد و جاافتادگی‌ها و

غلط‌ها را نشان داد و تک‌تک مترجمان آن نسل را در فضای مجازی به صلیب کشید، اما چنین نقدی به نظر بی‌حاصل می‌آید.»
مثال دیگری که آریان نقل می‌کند ماجرای مترجم شدن نسلی از جوانان در دهه هفتاد است. این ماجرا را از زبان خود آریان بشنویم:

مثال دوم خرداد هفتاد و شش است، واقعه‌ای که شوک اولیه بود برای مترجم شدن بسیاری از هم‌نسلان من، که در آن دوران به زحمت بیست ساله بودیم. بخش عظیمی از انرژی سیاسی آزاد شده در خرداد ۷۶ به مطبوعات و حوزه کتاب هدایت شد و آن سال‌ها در دفتر هر روزنامه اصلاح‌طلب خیل جوانان کم سن و سال از در و دیوار بالا می‌رفتند و برای ارائه داشته‌هاشان، یا آن چه فکر می‌کردند دارند، سر و دست می‌شکستند. در این جهان که همه چیزش به نظر نو می‌رسید، ترجمه بدل شد به یکی از ابزارهای اصلی ابراز وجود، کنشی معطوف به کندن از گذشتگان و درانداختن طرحی نو، شکلی از عصیان برای نسلی که می‌خواست صاحب صدا باشد و حرفش را به کرسی بنشانند.

به تبع آن، تعداد قابل توجهی جوان بیست و چند ساله به عرصه ترجمه هجوم آوردند که هیچ صلاحیتی برای این کار نداشتند. ناشران و مطبوعات هم به این گروه فضا دادند، به این تصور که اگر مته به خشخاش بگذارند از قافله نوآمدگان عقب می‌مانند. نتیجه چه بود؟ شخصاً، به عنوان یکی از کسانی که ترجمه را در چنین فضایی شروع کرد، مسئول تولید و انتشار تعداد شرم‌آوری ترجمه بسیار بد هستم که با کمال میل حاضرم از صفحه روزگار محوشان کنم، متونی پرغلط و گاه بی سر و ته که انتشارشان جز هدر دادن کاغذ نبود. اما هنوز که هنوز است معتقدم از نفس آن اتفاق دفاع باید کرد، چراکه ترجمه برای آن نسل شکلی از کنش‌گری بود نه آزمونی در دقت، و صبرکردن برای تسلط کامل به چند زبان در آن دوران به معنای از کف دادن فرصت مداخله بود.

آریان سپس این شیوه نقد را «فتیشیسم دقت» می‌نامد. البته اصطلاح فیتیشیسم، به معنی تمایلی بیمارگونه یا وسواس‌آمیز برای دقت، در اطلاق به طرفداران این روش نقد شاید قدری تند باشد بخصوص که آریان در آغاز مقاله خود اذعان می‌کند که «اغلب قریب به اتفاق ایرادهایی که منتقدان گرفته‌اند، به لحاظ بررسی دقت ترجمه و تطابق متن فارسی و انگلیسی، درست است.» حال اگر آقای آریان چنین «اغلاطی» را به

راستی غلط می‌داند، پاسخ او به چنین شیوه نقد چیست؟ آریان می‌گوید شکل مسئولانه‌تر چنین نقدی، که دغدغه‌اش بهبود اوضاع ترجمه است نه نقره‌داغ کردن مترجمان، این است که منتقد «بی‌دقتی‌ها و خطاها را در بستر کلیت متن ببیند و به خواننده‌اش نشان دهد چه میزان از متن ضربه خورده، تا چه حد کلیت متن اصلی در این انتقال معوج شده، نحوه عملکرد زبان ترجمه چیست و چه نسبتی با حوزه عمومی زبان فارسی برقرار می‌کند، و انتخاب و ترجمه چنین متنی در چنین شرایطی چه معنا یا ضرورتی دارد.» به اعتقاد آریان، این شیوه نقد جزئی از حقیقت را بیان می‌کند و نه تمام حقیقت را: «این نوع بیرون کشیدن عبارات و کلمات از متن ترجمه‌شده، بدون هیچ ارجاعی به کلیت کتاب، روند کار مترجم، و بستری که ترجمه در آن رخ داده، شکلی از افشاگری است که جزئی از حقیقت را به عنوان کل به مخاطب تحویل می‌دهد، و بیش‌تر به کار تحقیر و ترساندن مترجمان می‌آید تا کمک به وضعیت کلی ترجمه در ایران.»

به طوری که در بخش پایانی مقاله به تفصیل بیان می‌کنم من با حرف‌های آریان موافقت اصولی دارم. اما از طرفی نمی‌توانم حق انتقاد را از خواننده ترجمه سلب کنم. خواننده پولی داده و ترجمه‌ای را خریده و وقتی هم صرفاً خواندن کتاب کرده. تنها گناه او این است که مثل ما ترجمه را در بستری کلی یعنی بستر فرهنگی و سیاسی نمی‌بیند، بلکه ترجمه را در مطابقت با اصل تعریف می‌کند و معیار او برای مطابقت با اصل صرفاً دقت مترجم است در انتقال اقلام زبانی متن. و آن‌جا که این دقت را نمی‌بیند صدایش را علیه مترجم بلند می‌کند.

به اعتقاد من اگر برای نقد ترجمه سطوحی قائل شویم، این شیوه نقد، که مبتنی بر مقابله متن اصلی و ترجمه در سطح کلمه یا در نهایت جمله است، ساده‌ترین شیوه نقد است و در پایین‌ترین سطح قرار می‌گیرد و هرچه سطح تطبیق بالاتر می‌رود سطح نقد هم بالاتر می‌رود. در مطالعات ترجمه روش‌های متعددی برای نقد یا ارزیابی ترجمه پیشنهاد شده است، از جمله روش پیتر نیومارک، روش کاتارینا رایس، روش حتیم و میسون، روش جولیان هاوس و غیره.^۲ در تمامی این روش‌ها اساس نقد یا ارزیابی ترجمه بر مطابقت متن اصلی و متن ترجمه شده قرار دارد ولی نقد محدود به این سطح نیست و این شیوه نقد برای ارزیابی همه انواع متون به کار نمی‌رود، ضمن اینکه منتقد

^۲ برای اطلاع از این شیوه‌های نقد یا ارزیابی ترجمه مراجعه کنید به مقاله اینجانب با عنوان «نقد ترجمه در ایران: روش‌ها و آسیب‌ها»؛ مجله نامه فرهنگستان؛ شماره ۵۵.

کلیه عواملی را که در کم و کیف ترجمه دخیل بوده‌اند در نقد خود لحاظ می‌کند. بدیهی است در ترجمه عوامل متعددی دخالت دارند، از جمله عوامل غیرزبانی مثل فرهنگ، خواننده ترجمه، کارکرد ترجمه، هدف مترجم، نوع متن، شرایط حاکم بر پذیرش و چاپ ترجمه و نیز وضعیت ادبی جامعه، اصول، قوانین و استراتژی‌ها و محدودیت‌های ترجمه. لذا از منتقد انتظار می‌رود که همه این عوامل را در نقد خود لحاظ کند و نقد خود را به تعادل زبانی محدود نکند. بنابراین در پاسخ به این سؤال که آیا می‌توان ترجمه‌ای را در سطح زبانی و در مطابقت با متن اصل نقد کرد یا نه، باید گفت که بله. می‌توان ترجمه را در مقابله با اصل نقد کرد ولی این شیوه نقد، چنان‌که گفته شد، ابتدایی‌ترین شکل نقد ترجمه است چون فقط با اغلاط، آن هم در سطح زبانی سروکار دارد.

برای اینکه نقد در همین سطح قابل قبول باشد منتقد باید نقاط قوت ترجمه را هم ببیند و نیز دلیل اغلاط را توضیح بدهد و اغلاط را از جهت ماهیت دسته‌بندی کند چون برخی «اغلاط» صرفاً ذوقی است. ولی آنچه در این قبیل نقدها بیشتر موجب آزار مترجمان می‌شود «چه» گفتن منتقدان نیست بلکه «چگونه» گفتن آن‌هاست. لحن منتقدان در اینگونه نقدها معمولاً تمسخرآمیز است و در فضای فرهنگی کنونی تنها کارکردش ترور شخصیت حرفه‌ای مترجم است.

به اعتقاد من اگر در این سطح ترجمه‌ای را نقد می‌کنیم، وجود چند خطای جزئی در ترجمه‌ای (گفتم چند خطای جزئی و نه تعداد بسیاری خطای عمده و فاحش) باعث نمی‌شود آن ترجمه اعتبار خود را از دست بدهد، چون هیچ ترجمه‌ای بدون خطا نیست. هانس اریک نوساک (۱۹۶۵) می‌گوید: «ترجیح می‌دهم در ترجمه چند خطای بی‌اهمیت ببینم، خطاهایی که شاید اصلاً به چشم هم نیاید، تا اینکه ببینم مترجم روح اثر را از بین برده و اثر را به متنی بی‌روح و کسالت‌آور تبدیل کرده است.» در این قولی هم که از نوساک نقل کردیم، نوساک به صراحت به «چند خطای بی‌اهمیت» اشاره کرده، «خطاهایی که شاید اصلاً به چشم هم نیاید». در آغاز یادداشتی که آقای آریان نوشته، جمله‌ای از ایزاک باشویتس سینگر نقل می‌کند که می‌گوید: «بهترین مترجم‌ها بدترین خطاها را مرتکب می‌شوند.» معنی این عبارت این است که حتی مترجمان بزرگ هم ممکن است خطاهای فاحشی مرتکب بشوند، و این سخن درستی است. اما این سخن نباید مجوزی برای خطاکردن به حساب بیاید. این سخن به اصل وجود خطا

اشاره می‌کند ولی نمی‌گوید که مترجم به هر تعداد که دلش خواست می‌تواند خطا کند. برخی منتقدان منصف از وجود اغلاط در ترجمه ناراحت نیستند چون در ترجمه همیشه امکان بد فهمیدن و بد نوشتن وجود دارد و این را همه می‌فهمند؛ اینان از کثرت اغلاط است که ناراحتند.

بنابراین، پاسخ به این سؤال که آیا مترجم می‌تواند خطا کند یا نه این است که مترجم مدام در معرض خطاست و عملاً خطا هم می‌کند ولی در ایران به دلیل شرایط خاص حاکم بر ترجمه (نیاز شدید و روزافزون به ترجمه در همه سطوح، عدم اقبال یا کمبود زبان‌دانان در عرصه ترجمه، سهولت ورود به عرصه ترجمه؛ اعتبار اجتماعی حرفه ترجمه و غیره) گاه کم و کیف این خطاها حیرت‌آور است.

در مقام نظر می‌توان ترجمه را در همین سطح نازل غلطیابی نقد کرد و این اتفاقی است که عملاً رخ می‌دهد؛ وسوسه‌ای است که غلبه بر آن بسیار دشوار است. این شیوه نقد یک تالی فاسد دارد و آن همان است که توری (۱۹۷۸: ۲۶) به آن اشاره می‌کند: «مقایسه ترجمه با متن اصلی به عیب‌یابی و ستایش متن اصلی منجر می‌شود.» اما اگر لحن منتقد همدلانه باشد، و منتقد در کنار اغلاط، زیبایی‌ها و ارزش کار مترجم را هم ببیند، در این صورت نقد ترجمه در همین سطح نازل هم می‌تواند حسنی داشته باشد، و آن این است که هرکسی به خود اجازه ترجمه کردن نمی‌دهد، هر ناشری هر ترجمه‌ای را چاپ نمی‌کند و بازار ترجمه این‌چنین آشفته و بی‌حساب و کتاب نمی‌شود.^۳ «مترجمی» که اشتباهی به وادی ترجمه وارد شده سرخویش می‌گیرد و آن ره که بایش پیش می‌گیرد. مترجمی هم که رسالتی فرهنگی یا سیاسی برای خود قائل است چاره‌ای نمی‌بیند جز اینکه خود را برای تحقق رسالت خود آماده کند. با انتقال نادرست یا نامفهوم کلام دیگران چگونه می‌توان رسالت فرهنگی خود را به انجام رساند؟ کارنامه ترجمه در ۱۵۰ سال گذشته مجموعه‌ای است از بهترین و بدترین ترجمه‌ها، ترجمه‌هایی که هم‌تراز اصلند و ترجمه‌هایی که اصل را ضایع کرده‌اند.

یکی دیگر از نقدهایی که در نقد نقد ترجمه‌های پیمان خاکسار نوشته شده متن کوتاهی است به قلم مجتبی پورمحسن با عنوان «در مذمت اصالت و در ستایش یک مترجم جوان» که در شماره ۳۲۶۰ روزنامه اعتماد مورخ ۹۴/۳/۱۶ به چاپ رسیده است. در این نوشته، نویسنده اذعان دارد که دفاع او «به معنای آن نیست که هرکس می‌تواند

^۳ بحث من در اینجا کلی است و منظورم خدای ناکرده هیچ مترجم خاصی نیست.

متنی خیالی بنویسد و به نام نویسنده‌ای خارجی منتشر کند (چرا نمی‌تواند؟!^۴) اما قضاوت درباره ترجمه یک اثر ۶۵۰ صفحه‌ای با ۱۰ یا ۲۰ و حتی ۵۰ مورد اشتباه (اگر اشتباه بودنشان را قطعی تلقی کنیم) عقلانی به نظر نمی‌رسد. سخن نویسنده درست است. این نسبت خطا به درست در ترجمه‌ای ۶۵۰ صفحه‌ای قابل اغماض است. ولی بعد نویسنده در نفی مفهوم اصالت (یعنی اعتقاد به اصل بودن متن مبدأ و فرع بودن ترجمه) می‌گوید:

اساساً ترجمه، نوعی خیانت به اثری نوشته شده به زبانی دیگر است. یک مترجم حتی اگر تحت‌اللفظی‌ترین ترجمه ممکن را هم ارائه کند باز هم به متن مبدأ خیانت کرده است، چون آن اثر در آن زبان خلق شده و مترجم می‌کوشد اثر را به زبان خودش بازآفرینی کند. این شیفتگی نسبت به مفهوم اصالت، ریشه در عدم درک صورت‌بندی تاریخی فلسفه مدرن دارد. جهان مدرن تاوان زیادی برای کلمه اصالت داده است. سرهای زیادی به دست بنیادگرایی که مولود اصالت است بریده شده. جنون هیتلر بر پایه مفهوم اصالت نژادی شکل گرفت و میلیون‌ها انسان را قربانی خود ساخت. در ساخت تخصصی فلسفه نیز، هرمنوتیک از زمان نسبتاً دور خیالی بودن مفهوم اصالت را فاش کرد. وقتی به قول پل ریکور، متن در فراشد خواندن تحقق می‌یابد و به ازای هر خواننده متنی جدید وجود دارد، «متن اصیل» افسانه است.

توسل به فلسفه برای دفاع از مترجمان و اغلاط آنها، به نحوی مبسوط‌تر در نقد دیگری آمده است. این نقد با عنوان «ترجمه و تفاوط» به قلم مجتبی گلستانی در شماره ۲۷۷۲ روزنامه *آرمان امروز* به چاپ رسیده است. در این مقاله نویسنده اعتقاد به اصالت متن را زیربنای روش غلطیابی در نقد ترجمه می‌داند و معتقد است که این روش بر پایه چهار پیش‌فرض نادرست بنا شده است. این چهار پیش‌فرض از این قرار است:

۱. مؤلف آفریننده متن و صاحب نهایی و داننده اسرار متن است و مترجم واسطه انتقال مفاهیم و معانی مورد نظر مؤلف در متن از زبانی به زبانی دیگر.
۲. مؤلف اصل، یگانه وحدت‌بخش اثر است، کسی که متن بر حسب الهامات و شهود او نوشته شده است. بنابراین متن یک هویت ثابت و غایی دارد و فراتر از تاریخ و

^۴ تأکید از نویسنده است.

- زمان و مکان و نیز متعالی از شرایط پدید آمدنش حیاتی مستقل و خودمختار دارد. وظیفه مترجم این است که امانتدار این گونه الهامات و شهودات باشد.
۳. متن سرآغاز است و این به متن خصلتی متعالی می‌بخشد. بر حسب این پیش‌فرض، بدون توجه به خصلت بینامتنی معنا، ترجمه حرکت از یک سرآغاز به یک مقصد نهایی تعبیر می‌شود.
۴. زنجیره دلالت پایان‌پذیر است، و این مستلزم اعتقاد به وجود معنایی نهفته و اصیل در متن است که منتقد باید آن را کشف کند و مترجم آن را وفادارانه و امانت‌دارانه منتقل سازد. بر این پایه، هم نقد و هم ترجمه، فرع بر متن اصلی قلمداد می‌شوند.
- نویسنده سپس با ردّ مفهوم تعالی و اصالت متن اصلی، به تأسی از ژاک دریدا، در توصیف ترجمه می‌گوید:

«چنین نیست که هر دال، مدلولی ثابت و معنایی مشخص داشته باشد، بلکه معنا در زنجیره پایان‌ناپذیر دال‌ها همواره به تعویق می‌افتد و تعویق مستمر معنا در شبکه‌ای مبتنی بر تفاوت‌های دلالتی رخ می‌دهد که «تفاوت»^۵ نام دارد. و بدین ترتیب پرسشی تازه مطرح می‌شود: «آیا اساساً امکان ترجمه «دقیق» و «پایان‌پذیر» یک متن و انتقال «تام و تمام» دلالت‌های آن به نظام‌های دلالتی دیگر وجود دارد؟» اگر معنای هر دال با کمک دال‌های بعدی دلالت پیدا می‌کند و این زنجیره هیچ‌گاه متوقف نمی‌شود، پس ترجمه را نیز هرگز پایانی نیست و هر ترجمه به ترجمه‌ای از یک ترجمه و تا بی‌نهایت ترجمه ادامه می‌یابد. از این رو چگونه می‌توان از تطابق نعل به نعل متن ترجمه با متن اصلی و اصیل سخن گفت؟ چگونه می‌توان ترجمه‌ای را بر ترجمه‌ای دیگر مرجح دانست و دقیق‌تر؟ مگر اینکه به رابطه مطلق و محکم میان دال و مدلول قائل باشیم و به امکان یافتن و انتقال‌پذیری مطلق و دقیق معنای نهایی متن در فرایند ترجمه باور داشته باشیم. بر مبنای آنچه گفته شد هیچ ترجمه‌ای را نمی‌توان ترجمه موثق و رسمی (authorized) تلقی کرد که اساساً هیچ متنی نسبت به متن‌های دیگر اصیل‌تر و مرجع به شمار نمی‌رود. چه متن منبع در مقابل متن مقصد و چه یکی از ترجمه‌های یک متن واحد. بدین ترتیب ترجمه بازسازی یا بازآفرینی یا بازنمایی انتقال معنی نیست بلکه به تعویق‌افتادن و متفاوت‌شدن است. ترجمه بازی بی‌نهایت دلالات را تداوم می‌بخشد.

^۵ «تفاوت» با «ط» یک اصطلاح دریدایی است که هم معنی تفاوت می‌دهد و هم به تعویق و تعلیق انداختن. (توضیح نویسنده مقاله).

اگر با نویسنده هم‌صدا بشویم که رابطه مطلق و محکمی میان دال و مدلول وجود ندارد و معنای نهایی متن به‌طور مطلق و دقیق در فرایند ترجمه منتقل نمی‌شود، آیا باید بپذیریم که ترجمه غیرممکن است؟ یا دقت در ترجمه بی‌معنی است؟ یا خطا بی‌معنی است؟ یا هیچ نوع معنایی از طریق ترجمه منتقل نمی‌شود؟ یا همه ترجمه‌ها از یک اعتبار برخوردارند؟ همه ما می‌دانیم که در عالم واقعیت ترجمه صورت می‌گیرد، و عموماً بر سر دقیق‌تر بودن ترجمه‌ای نسبت به ترجمه‌ای دیگر اتفاق نظر وجود دارد و هدف ترجمه شرکت در یک بازی نیست بلکه دستیابی به معنی است و همه ترجمه‌های اثری واحد در چشم عموم مردم از اعتباری واحد برخوردار نیستند.

بحث دربارهٔ آراء دریدا را باید در جایی دیگر دنبال کرد اما چون در این جا از آراء دریدا در باب ترجمه به جهت دفاع از اغلاط ترجمه استفاده شده است، مناسبت دارد که پرسیم آیا اصلاً نویسنده به مقولهٔ «غلط»، چه در درک متن و چه در انتقال متن، اعتقاد دارد یا نه. پیمان خاکسار که اغلاط بر ترجمه او گرفته شده خود ظاهراً به مقولهٔ «غلط» باور دارد چون بسیاری از اغلاط را پذیرفته است، اما نویسنده به این سؤال پاسخ نمی‌دهد و با توسل به فلسفه منتقدان را مرعوب و صورت مسأله را پاک می‌کند. آنتونی پیم (۲۰۱۰: ۱۱۰) دربارهٔ دریدا چنین می‌نویسد:

دریدا وقتی ترجمه‌های فرانسوی هملت را بررسی می‌کند، لحنی کاملاً سستی و تجویزگرایانه به خود می‌گیرد و چون هیچ یک از ترجمه‌ها را هم‌تراز متن اصلی نمی‌بیند لفظ‌گرایانه‌ترین ترجمه را ترجیح می‌دهد. درواقع در مقام نظریه‌پرداز دریدا مسیر دیگری را پیش می‌گیرد اما در مواجهه با ترجمه‌های چاپ شده اقتدار زبانی خود را حفظ می‌کند. (ص. ۱۱۰).

درواقع مشکلی که در برخی دیدگاه‌های فلسفی نسبت به ترجمه وجود دارد این است که این دیدگاه‌ها در مقام نظر به «غیرممکن بودن» ترجمه می‌رسند اما در مقام عمل می‌بینیم که ترجمه صورت می‌گیرد با کنش‌های مرتبط و مشابه. برای مثال همه مترجمان سعی می‌کنند تا حد امکان دقیق باشند، همه سعی می‌کنند که متنی هرچه نزدیکتر به متن اصلی بنویسند، همه سعی می‌کنند مرتکب خطا نشوند، همه برای متن اصلی اعتبار قائلند و بالاخره همه به انتخاب برتر (اگر نه مطلق) اعتقاد دارند. هر نظریه فلسفی دربارهٔ ترجمه باید بتواند بین مفاهیمی مثل «عدم وجود معنی عینی»، «عدم

امکان انتقال مطلق و دقیق معنی»، «عدم امکان قرائت واحد از متن» و کنش‌های ترجمه-ای در عالم واقع نوعی مصالحه ایجاد کند چون فلاسفه نمی‌توانند مثل سوفسطائیان سخنی بگویند که با واقعیت در تضاد آشکار باشد.

در کار ترجمه من به مقوله «غلط» در کاربرد زبان اعتقاد دارم و غلط را آن چیزی می‌دانم که در مورد آن اجماع وجود دارد و یا با بحث و گفتگو می‌توان درباره آن به اجماع دست یافت. البته برخی از مواردی که غلط به نظر می‌رسد در واقع مبتنی بر درک یا ذوق فردی است و لذا در این موارد رسیدن به اجماع دشوار یا غیرممکن است. ولی این به معنی نفی مفهوم غلط در کاربرد زبان نیست و روش غلطیابی در نقد ترجمه را باید به شیوه‌ای دیگر نقد کرد و به شیوه‌ای دیگر از مترجمان دفاع کرد.

۳. روش غیر تطبیقی در ارزیابی ترجمه

روش دیگر برای ارزیابی ترجمه این است که متن ترجمه را با متن اصلی تطبیق ندهیم بلکه متن ترجمه شده را در چارچوب فرهنگ مقصد و به عنوان متنی مستقل و با عنایت به عناصری که در نوشتن آن دخیل بوده‌اند بررسی کنیم.

ریشه این شیوه نقد به رویکرد فرهنگی به مطالعات ترجمه برمی‌گردد.^۶ رویکرد فرهنگی گرایشی است به پژوهش درباره ترجمه که در اوایل دهه ۹۰ میلادی بوجود آمد. افراد مهمی که مرتبط با این رویکرد هستند عبارتند از سوزان بسنت، آندره لوفور و بعداً لارنس ونوتی. در سال ۱۹۹۰ سوزان بسنت و آندره لوفور کتابی منتشر کردند به نام ترجمه، تاریخ و فرهنگ، که مجموعه دوازده مقاله از نویسندگان مختلف بود. وجه

^۶ به غیر از روش غیر تطبیقی فوق که در رویکرد فرهنگی ترجمه مطرح شده است، نظریه پردازان کارکردگرا نیز به نوعی ارزیابی ترجمه معتقدند که غیر تطبیقی است. (نگاه کنید به ورمیر، ۱۹۹۶ و نورد، ۱۹۹۷) در این روش، منتقد از حد تطبیق کلمات و ساختارهای متن اصلی و متن ترجمه شده فراتر می‌رود و متن ترجمه شده و واکنش خواننده را ملاک داوری خود قرار می‌دهد و در پی آن است که ببیند آیا ترجمه توانسته کارکرد خاصی را در فرهنگ مقصد ایفا کند یا نه. در روش کارکردگرا، ترجمه «بازتولید» نیست بلکه «تولید» است. مترجم در پی آن است که متنی تولید کند با کارکردی که از قبل برای آن تعریف کرده‌اند. این کارکرد لزوماً کارکرد متن اصلی در فرهنگ مبدأ نیست. بنابراین اگرچه متن اصلی و ترجمه شباهتهایی محتوایی دارند اما مترجم برده‌وار از متن اصلی تبعیت نمی‌کند و متن ترجمه متنی مستقل به حساب می‌آید. در نهایت ترجمه‌ای خوب است که کارکردی را که برایش تعریف کرده‌اند بخوبی ایفا کرده باشد (لوژه، ۲۰۰۰).

مشترک این مقالات این است که همگی به ترجمه از منظر فرهنگ نگاه کرده‌اند و با پرداختن به موضوعاتی مثل ایدئولوژی، قدرت و تحول در ادبیات و اجتماع نقش ترجمه را به عنوان نیرویی مؤثر در شکل‌گیری جوامع توصیف کرده‌اند. در این مقالات می‌بینیم که مترجمان فرهنگهای مختلف چگونه برای انتقال ایدئولوژی خود در متن اصلی دخل و تصرف کرده‌اند و یا متن اصلی را براساس معیارهای ادبی رایج در جامعه بازنویسی کرده‌اند تا موردپسند خواننده مقصد واقع شود. سوزان بسنت در کتاب «مطالعات ترجمه، روشی یکپارچه» (۱۹۹۵: ۸۲) درباره تمایل غالب در میان محققان ترجمه در آن دوران می‌گوید:

در مقالات اخیر محققان ترجمه بیش‌تر به موضوعات مرتبط با فرهنگ روی آورده‌اند تا به موضوعات مرتبط با زبان. ثانیاً، محققان ترجمه را فعالیتی می‌بینند به قصد برقراری ارتباط و نه فعالیتی به قصد انتقال موادی از یک زبان به زبان دیگر. ثالثاً آنچه مورد توجه محققان است نقش ترجمه در فرهنگ مقصد است و نه نقش آن در فرهنگ مبدأ. و بالأخره متن از نظر آن‌ها جزئی لایتجزی از جهان است و نه جزئی جداافتاده از زبان. این موارد اشتراک در تحقیقات اخیر تصادفی نیست و لذا بی‌جهت نیست اگر بگوییم رویکردی جدید در مطالعات ترجمه ایجاد شده است.

البته در تحقیقات ترجمه از منظر زبانی هم محققان به مسأله فرهنگ اشاره کرده‌اند ولی در شیوه فرهنگی مورد نظر بسنت و لوفور ترجمه‌ها با معیارهای کلی دقت و صحت و روانی و وفاداری توصیف نمی‌شوند بلکه چون ترجمه در بافت فرهنگی تاریخی صورت می‌گیرد با معیارهایی از قبیل قدرت، سیاست، ایدئولوژی و عرف و هنجار توصیف می‌شوند. در این روش، واحد ترجمه کلمه یا متن نیست بلکه فرهنگ است و هنجارها ثابت نیستند بلکه همزمان با تحولات در جامعه تغییر می‌کنند. بنابراین وظیفه محقق و منتقد ترجمه این است که ترجمه را در بافت فرهنگی‌اش توصیف کرده و ببیند ترجمه چه نقشی در فرهنگ مقصد و بین دو نظام پیچیده فرهنگی مبدأ و مقصد ایفا می‌کند.

آندره لوفور معتقد است ترجمه بازنویسی است؛ مترجم در خلأ ترجمه نمی‌کند بلکه در هنگام ترجمه خواه ناخواه تحت تأثیر پیشینه فرهنگی خود و هنجارها و سیاست و ایدئولوژی حاکم بر جامعه است. از سوی دیگر هیچ مترجمی بدون هدف

ترجمه نمی‌کند. بنابراین از آنجا که ترجمه برای هدفی خاص و تحت تأثیر عوامل معینی انجام می‌شود ماهیتاً بازنویسی متن اصلی است. در مقدمه کتاب ترجمه، تاریخ و فرهنگ از قول ویراستاران کتاب آمده است:

تردیدی نیست که ترجمه نوعی بازنویسی متن اصلی است. مترجمان یا «بازنویس‌ها» قصدشان از بازنویسی هرچه که باشد از ایدئولوژی و شیوه نگارش معینی پیروی می‌کنند و در نتیجه در ادبیات دخل و تصرف می‌کنند تا ادبیات (بیگانه) در جامعه (خودی آن‌ها) نقش معینی را ایفا کند. بازنویسی دخل و تصرف است و در خدمت قدرت. بازنویسی در واقع حکم شمشیر دو دم را دارد. از یک سو به تحول ادبیات و جامعه (مقصد) کمک می‌کند زیرا از طریق بازنویسی مفاهیم و ژانرهای جدید معرفی می‌شوند و از این روست که تاریخ ترجمه تاریخ ابداعات ادبی و تحولات فرهنگی نیز هست. از سوی دیگر بازنویسی مانع نوآوری می‌شود و به تحریف و محدودیت می‌انجامد و در عصری که همه چیز در معرض دخل و تصرف قرار دارد بررسی دخل و تصرف‌هایی که در ادبیات ترجمه شده صورت می‌گیرد آگاهی ما را از جهانی که در آن زندگی می‌کنیم افزایش می‌دهد.

لوفور (۱۹۸۲) اصطلاح *انکسار* (refraction) را برای توصیف ماهیت متن ترجمه شده بکار می‌برد. متنی که انکساری است متنی است که برای مخاطبی دیگر یا در جهت ایدئولوژی دیگر و یا به بیان و لحن دیگر نوشته شده است. به تعبیر لوفور، «انکسار عبارت است از اقتباس یک اثر ادبی برای مخاطبی دیگر و با هدف تأثیرگذاری بر او». در جای دیگر می‌گوید: «متن انکساری اگرچه با متن اصلی مرتبط است ولی مستقل از آن است و از قلمرو اختیار نویسنده متن اصلی خارج است. از آن مهم‌تر اینکه برای اکثر خوانندگان متن انکساری، این متن حکم متن اصلی را دارد (۱۹۸۴: ۲۱۷)»

از نظر لوفور، بازنویسی محدود به ترجمه نمی‌شود بلکه نوشته‌هایی از قبیل نقد، معرفی، خلاصه، اقتباس، گلچین ادبی، تاریخ و غیره رانیز در برمی‌گیرد. اما ترجمه «آشکارترین» و «مؤثرترین» شکل بازنویسی است چون قادر است تصویر نویسنده یا اثر متعلق به فرهنگی دیگر را فراتر از مرزهای فرهنگی خود منعکس کند. «(۲۰۰۴: ۹)

یکی از مواردی که لوفور برای اثبات نظر خود ذکر می‌کند ترجمه‌های آلمانی، انگلیسی و فرانسوی *خاطرات آن فرانک* است. در هر سه ترجمه که از اصل هلندی صورت گرفته نمونه‌های دخل و تصرف ایدئولوژیک بسیار دیده می‌شود اما در ترجمه

آلمانی تحریف به اوج خود می‌رسد. مترجم بخش‌های مربوط به رفتار خشن آلمانی‌ها با یهودیان را حذف می‌کند یا از شدت لحن می‌کاهد و در واقع کتاب را برای مخاطبین آلمانی دهه ۵۰ که سعی می‌کنند گذشته آلمان در دوره نازیسم را فراموش کنند بازنویسی می‌کند.

ترجمه ادبی بر فرهنگ مقصد اثر می‌گذارد اما فرهنگ مقصد هم محدودیت‌هایی بر ترجمه ادبی اعمال می‌کند. لوفور در توصیف این محدودیت‌ها از مفهوم نظام استفاده می‌کند اما نظام لوفور از جهت اجزاء و اصطلاحات از مفهوم نظام ایون زوهر متفاوت است. لوفور در کتاب ترجمه، بازنویسی و تحریف شهرت ادبی (۱۹۹۲)، اجزای نظام ادبی را که همان محدودیت‌های حاکم بر فرآیند ترجمه هستند به تفصیل شرح می‌دهد. این اجزا عبارتند از: ایدئولوژی، حامیان، بوطیقای غالب و جهان کلام. هدف این اجزا این است که نگذارند نظام ادبی از تحرک و پویایی بازماند. بدین ترتیب از منظر غیر تطبیقی، اصول مطرح شده توسط نظریه‌پردازان رویکرد فرهنگی بویژه آندره لوفور برای نقد و ارزیابی ترجمه به شرح زیر است:

۱. ترجمه متنی مستقل از متن اصلی است.
۲. ترجمه براساس هنجارهایی صورت می‌گیرد که در فرهنگ مقصد از نظر فرهنگی قابل قبول است.
۳. ادبیات ترجمه شده به درجات مختلف جرح و تعدیل می‌شود.
۴. بررسی متن ترجمه نباید در چارچوب پارادایم زبانی و استاتیک و وابسته به متن اصلی و به شیوه‌ای تجویزی ارزیابی شود بلکه باید آن را در بافت وسیع‌تری که فرهنگ و جامعه باشد بررسی کرد.
۵. هدف منتقد ترجمه هم توصیف هنجارها و انتخاب‌ها و استراتژی‌های مترجمان است و هم یافتن عوامل اجتماعی (افراد و بنیادها) مؤثر در انتخاب کتاب برای ترجمه، تولید و توزیع و روابط قدرت میان این عوامل و نیز بررسی تأثیرات اجتماعی ترجمه هاست.

دیدگاه لوفور اگر در مورد تک تک ترجمه‌های ادبی صورت‌گرفته در ایران صادق نباشد، اما آنقدر هست که مترجمان و ناشرین ما همیشه از این وجهه اجتماعی و سیاسی ترجمه آگاه بوده‌اند. وجود سانسور، چه در دوره قبل از انقلاب و چه بعد از آن

حاکمی از نقش ایدئولوژیک و سیاسی ترجمه‌ها بوده است زیرا سانسور عمدتاً بر ممیزی جنبه‌های سیاسی و ایدئولوژیک تمرکز داشته و دارد تا بر جنبه‌های زبانی متون ترجمه شده. مترجمان ادبی هم خودشان صاحب ایدئولوژی هستند و هم اثری را ترجمه می‌کنند که ایدئولوژیک است و هم در فضایی ترجمه می‌کنند که به همه چیز از منظر ایدئولوژی نگاه می‌کند. در واقع، نقش ایدئولوژی و قدرت و سیاست از همان آغاز، مثلاً از ترجمه حاجی بابای اصفهانی گرفته تا به امروز، آنقدر در ترجمه ادبی ایران مؤثر بوده که اصلاً می‌توان تاریخ یکصد و پنجاه سال ترجمه ادبی در ایران را از منظر ایدئولوژیک نوشت.

۴. نتیجه‌گیری

در مورد روش نقد ترجمه مبتنی بر غلط‌یابی گفتم که وجود اغلاط در هر ترجمه حتی در کشورهایی که ترجمه سازوکار حرفه‌ای دارد اجتناب‌ناپذیر است ولی آنچه باعث می‌شود در ایران کمیت و کیفیت اغلاط ترجمه، چه اغلاط مرتبط با درک معنی و چه اغلاط مرتبط با انشای فارسی، غیرعادی جلوه کند شرایط حاکم بر بازار عرضه و تقاضای ترجمه است. به گواه تاریخ ترجمه، مترجمان ما همیشه زبانان‌های بزرگی نبوده‌اند. نیاز به ترجمه آنقدر زیاد بوده و هست که کمبود مترجمان زبانان را افرادی پُر کرده‌اند که اگرچه از حیث توانایی زبانی در حدّ اساتید نبوده‌اند اما آنقدر انگیزه فرهنگی، سیاسی یا اجتماعی داشته‌اند که به خود اجازه ورود به عرصه ترجمه بدهند. ترجمه ادبی در ایران همیشه یک نقش اجتماعی و سیاسی هم ایفا می‌کرده و به همین دلیل از یک وجهه اجتماعی خاصی برخوردار بوده و فقدان قانون کپی‌رایت هم مزید بر علت شده و این باعث شده پای خیلی‌ها به درست یا نادرست به این حوزه باز شود. نقدهای ترجمه هم که کارشان صرفاً غلط‌یابی است در ایران سابقه زیادی دارند. این نقدها که نوعاً به متن اصلی اصالت می‌دهند و محدودیت‌ها و دیدگاه‌های مترجم را در نظر نمی‌گیرند و همه دغدغه‌شان این است که، براساس تصویری از مفهوم تعادل، ببینند آیا مترجم متن اصلی را «دقیق» و «درست» ترجمه کرده یا نه، حقایقی از وضعیت ترجمه را آشکار می‌کنند اما حقایق مهم‌تری را پنهان می‌کنند و در مجموع، به گواه تاریخ ترجمه، تأثیر چندانی بر بهبود روند ترجمه در کشور ندارند زیرا ترجمه در ایران هم ضرورت است و هم متأثر از عوامل متعدد و مترجمان فقط یکی از این عوامل هستند. بی‌تردید نقدهای جامع‌تر با لحن‌های همدلانه سازنده‌تر هستند.

روش‌های ارزیابی ترجمه که محققان ترجمه پیشنهاد کرده‌اند از جهت نظری دید خوبی به منتقد ترجمه می‌دهند زیرا در این روش‌ها کم‌وبیش تمامی عوامل دخیل در ترجمه لحاظ شده‌اند و نقدی که به تمامی عوامل نظر داشته باشد از دایره تنگ زبانی و مفاهیم دست و پاگیر «اصالت متن اصلی» و «دقت» خارج می‌شود و این امکان را بوجود می‌آورد که خواننده از منظری وسیع‌تر به متن ترجمه شده بنگرد.

اما شرایط ترجمه در ایران به گونه‌ای است که توصیف ترجمه یعنی بررسی ترجمه و مترجم از منظر فرهنگی - سیاسی آگاهی بیشتری از وضعیت ترجمه به ما می‌دهد چون ترجمه فعالیتی صرفاً زبانی نیست، بلکه فعالیتی است اساساً فرهنگی - سیاسی که از طریق زبان صورت می‌گیرد. کار مترجم صرفاً برقراری تعادل زبانی میان دو متن نیست، و کار ترجمه نیز در خلأ صورت نمی‌گیرد. عوامل ادبی، فرهنگی و سیاسی به‌ناچار در کم و کیف ترجمه تأثیر می‌گذارند. بدین ترتیب نقدهایی که بر زبان ترجمه مترجمانی چون پیمان خاکسار نوشته شده اگر بر اهمیت فرهنگی انتخاب‌های او و نیز تأثیرات فرهنگی - سیاسی احتمالی ترجمه‌های او نوشته شده بود تصور درست‌تری از نقش و اهمیت مترجم به‌دست می‌داد.

منابع

۱. دریا، ا.ع. «پدران و فرزندان»، انتقاد کتاب، ۱، ۱، آذرماه ۱۳۳۴: ۱۱
 ۲. صفارزاده، طاهره. *اصول و مبانی ترجمه*، ۱۳۸۹. تهران. پارس کتاب
 ۳. یارشاطر، احسان، «نهنگ سفید»، سخن، سال ۸، شماره ۳، تیرماه ۱۳۳۶: ۳۱۳
- Reiss, Katharina. 2000. *Translation Criticism, the Potentials and Limitations: Categories and Criteria for Translation Quality Assessment*. Manchester: St. Jerome.
- House, Juliane. 1981. *A Model for Translation Quality Assessment*. 2nd edition. Tübingen: Gunter Narr.
- Hatim, Basil and Ian Mason. 1997. *Translation Quality Assessment: A Model Revisited*. Tübingen: Gunter Narr.
- Bassnett, Susan and André Lefevere. Eds. 1990. *Translation, History and Culture*. London: Pinter.

- Lauscher, S. 2000. "Translation quality assessment: Where can theory and practice meet?" *The Translator: Volume 6, Number 2, 2000: Special Issue. Evaluation and Translation*: 149-168.
- Lefevere, Andre. 1992. *Translation, Rewriting and the Manipulation of Literary Fame*. London: Routledge.
- (ed.) (1992). *Translation/History/culture: A sourcebook*, London and New York: Routledge
- 1984. "On the refraction of texts". In *Mimesis in Contemporary Theory: An Interdisciplinary Approach*. M. Spariosu (ed). Vol. 1, 217-237.
- 1982. "Mother Courage's Cucumbers: Text, System and Refraction in a Theory of Literature", *Modern Language Studies*, Vol. 12, No. 4, pp. 3-20
- Newmark, Peter, 1988. *A Textbook of Translation*. Prentice Hall, Longman
- Snell-Hornby, Mary. 1988. *Translation Studies: An integrated Approach*. Amsterdam: John Benjamins.